

صحبت‌های اخیر «دونالد ترامپ» درباره احتمال الحاق مناطقی همچون گرینلند، پاناما و حتی کانادا، موجی از واکنش‌ها را در محافل سیاسی و رسانه‌ای به همراه داشته است. گرچه این اظهارات در نگاه نخست افراق‌آمیز و غیرعملی به نظر می‌رسند، اما اگر به تاریخ اخیر بازگردیم، می‌بینیم که این کشور از زمان شکل‌گیری‌اش، همواره رویکردی توسعه‌طلبانه داشته است. این کشور از بدو تأسیس خود، با گسترش مرزهای جغرافیایی از طریق تصرف سرزمین‌ها و سیاست‌های استعماری، هویت کنونی خود را شکل داده است. این توسعه‌طلبی نه تنها در سیاست‌های داخلی، بلکه در سیاست خارجی این کشور نیز مشهود بوده است. اظهارات «دونالد ترامپ» را می‌توان به‌عنوان انکاس میراث تاریخی کشور آمریکا در نظر گرفت.

یکی از مفاهیم کلیدی که از همان ابتدای مهاجرت اروپایی‌ها به آمریکا مطرح شد، ایده‌ای بود به نام «سرنوشت محتوم (یا آشکار)» بود. این ایده بر این باور استوار است که گسترش قلمرو آمریکا از سوی اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام، نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه وظیفه‌ای الهی و تاریخی برای ملت آمریکا است. نخستین جرقه‌های این تفکر در ذهن مهاجران اروپایی زمانی زده شد که آن‌ها در قرن ۱۶ میلادی وارد قاره آمریکا شدند. ایسن ایده به تدریج به یکی از محورهای اصلی تفکر سیاسی و اجتماعی آمریکایی‌ها تبدیل شد و نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری سیاست‌های توسعه‌طلبانه این کشور ایفا کرد و یکی از نخستین جلوه‌های امپریالیسم آمریکایی محسوب می‌شود. این فلسفه باعث گسترش سرزمینی آمریکا در قرن نوزدهم شد و توجیه و دستاویزی برای اخراج اجباری و کشتار بومیان قاره آمریکا مانند سرخ‌پوستان گردید. به‌صورت کلی به دو صورت آمریکا مناطق دیگر را در اختیار می‌گرفت یا آن‌ها را می‌خرید مانند خرید لوئیزیانا و آلاسکا یا با جنگ آن‌ها را تصاحب می‌کرد مانند ضمیمه کردن هاوایی با اینکه این جزیره در قاره آمریکا نبود.

عبارت «سرنوشت محتوم» بیشتر با گسترش سرزمینی آمریکا از سال ۱۸۱۲ تا ۱۸۶۷ مرتبط است. این دوره، از جنگ ۱۸۱۲ تا تصاحب آلاسکا در سال ۱۸۶۷، به عنوان «عصر سرنوشت محتوم» شناخته می‌شود.

در واقع انظر بسیاری از آمریکایی‌ها خواست خدا این است که آمریکا توسعه زمینی پیدا کند و از جانب خداوند مقدر شده تا این کشور مرزهای خود را گسترش دهد و ایسن وظیفه بر دوش سفیدپوستان گذاشته شده بود تا آمریکا را آباد کنند. سرنوشت محتوم نیروی محرکه‌ای بود که باعث تغییر چهره آمریکا شد و زندگی و فرهنگ آمریکایی را تقویت کند.

این فلسفه ملت آمریکا را به وجود آورد اما در

راه به وجود آمدن این ملت، سفیدپوستان حق داشتند هرچیزی و هرکسی مانند سرخ‌پوستان که در مسیر آن‌ها قرار می‌گرفت را نابود کنند زیرا براساس سلسله مراتب نژادی آمریکایی‌های سفیدپوست در راس قرار داشتند و در این راه دست به نابودی و کشتار دسته جمعی قیابیل بومی آمریکا، برده داری و بهره‌کشی از غیرسفیدها و نسل‌کشی را می‌توان دید.

یکی از عقاید سرنوشت محتوم این بود که آمریکایی‌ها و نهاد ساخته شده توسط آن‌ها از نظر اخلاقی برتر هستند و بنابراین آمریکایی‌ها از نظر اخلاقی مؤلفند این نهادها را گسترش دهند تا مردم در نیمکره غربی را از سلطنت‌های اروپایی رهای بخشند و جوامع «کمتر متمدن» را ارتقا

دهند و سرنوشت مهاجران آمریکایی گسترش و حرکت در سراسر قاره برای گسترش سنت‌ها و نهادهای خود و در عین حال روشنگری ملت‌های بدوی است.

وضعیتی مشابه با حال حاضر از زمان نوح تاکنون رخ نداده است. روز تولد جهانی نو در پیش است.» بسیاری از آمریکایی‌ها با «توماس پین» هم‌عقیده بودند و باور داشتند که فضیلت آمریکا نتیجه تجربه ویژه آن در آزادی و دموکراسی است. **دوب‌کرات‌ها باعث و یانی استعمار گری**

جالب اینجاست که سرنوشت محتوم بیشترین حمایت خود را در میان دموکرات‌ها به ویژه در ایالت‌های شمال شرقی داشت. جایی که روزنامه‌های دموکرات یک رویای آرمان‌شهری در رخ داده است. روز تولد جهانی نو در پیش است.» بسیاری از آمریکایی‌ها با «توماس پین» هم‌عقیده بودند و باور داشتند که فضیلت آمریکا نتیجه تجربه ویژه آن در آزادی و دموکراسی است. **دوب‌کرات‌ها باعث و یانی استعمار گری** جالب اینجاست که سرنوشت محتوم بیشترین حمایت خود را در میان دموکرات‌ها به ویژه در ایالت‌های شمال شرقی داشت. جایی که روزنامه‌های دموکرات یک رویای آرمان‌شهری در رخ نداده است. روز تولد جهانی نو در پیش است.» بسیاری از آمریکایی‌ها با «توماس پین» هم‌عقیده بودند و باور داشتند که فضیلت آمریکا نتیجه تجربه ویژه آن در آزادی و دموکراسی است. **دوب‌کرات‌ها باعث و یانی استعمار گری** جالب اینجاست که سرنوشت محتوم بیشترین حمایت خود را در میان دموکرات‌ها به ویژه در ایالت‌های شمال شرقی داشت. جایی که روزنامه‌های دموکرات یک رویای آرمان‌شهری در رخ نداده است. روز تولد جهانی نو در پیش است.» بسیاری از آمریکایی‌ها با «توماس پین» هم‌عقیده بودند و باور داشتند که فضیلت آمریکا نتیجه تجربه ویژه آن در آزادی و دموکراسی است. **دوب‌کرات‌ها باعث و یانی استعمار گری** جالب اینجاست که سرنوشت محتوم بیشترین حمایت خود را در میان دموکرات‌ها به ویژه در ایالت‌های شمال شرقی داشت. جایی که روزنامه‌های دموکرات یک رویای آرمان‌شهری در رخ نداده است. روز تولد جهانی نو در پیش است.» بسیاری از آمریکایی‌ها با «توماس پین» هم‌عقیده بودند و باور داشتند که فضیلت آمریکا نتیجه تجربه ویژه آن در آزادی و دموکراسی است. **دوب‌کرات‌ها باعث و یانی استعمار گری** جالب اینجاست که سرنوشت محتوم بیشترین حمایت خود را در میان دموکرات‌ها به ویژه در ایالت‌های شمال شرقی داشت. جایی که روزنامه‌های دموکرات یک رویای آرمان‌شهری در رخ نداده است. روز تولد جهانی نو در پیش است.» بسیاری از آمریکایی‌ها با «توماس پین» هم‌عقیده بودند و باور داشتند که فضیلت آمریکا نتیجه تجربه ویژه آن در آزادی و دموکراسی است. **دوب‌کرات‌ها باعث و یانی استعمار گری**

مبنی بر گسترش فلسفه‌های آمریکایی از طریق ایزراه‌های غیرخوشونت‌آمیز و غیر اجباری را تبلیغ می‌کردند اما در عمل با تمام خونوت و به‌صورت اجباری بومی‌ها آمریکا را از زمین‌های خودشان اخراج می‌کردند. همچنین به دلیل نرخ بالای زاد و ولد در شمال شرقی آمریکا و همچنین مهاجرت روز افزون اروپایی‌ها به ایالت‌های شمال شرقی آمریکا جمعیت این کشور از حدود ۵ میلیون نفر در سال ۱۸۰۰ به بیش از ۲۳ میلیون نفر در سال ۱۸۵۰ رسید. چنین رشد سریعی و به‌خاطر دو رکود اقتصادی که در سال‌های ۱۸۱۹ و ۱۸۳۹ رخ داد و تاثیر اصلی آن بر روی شرق آمریکا بود. میلیون‌ها آمریکایی مهاجر مجبور شدند در جست‌وجوی فرصت‌ها کاری و زمین‌های جدید به سمت غرب آمریکا بروند.

داده است، گسترش پیدا کنیم و مالک آن شویم.» به عبارت دیگر، «لسالیوان» معتقد بود که مشیت الهی به آمریکا مأموریتی داده است تا دموکراسی جمهوری‌خواهانه(که او آن را «آزمایش بزرگ آزادی» می‌نامید) را گسترش دهد. چون دولت انگلیس دموکراسی را گسترش نمی‌داد، به نظر او، ادعاهای انگلیس نسبت به این سرزمین باید رد می‌شد. وی باور داشت که سرنوشت آشکار یک ایده اخلاقی (یک «قانون برتر») است که بر سایر ملاحظات اولویت دارد.

دریچه‌ای به جهان khareji@kayhan.ir

به‌طور مشخص به گسترش اشاره نمی‌کرد، اما گسترش برای اجرای این دکترین ضروری بود. نگرانی‌هایی در آمریکا وجود داشت که قدرت‌های اروپایی به دنبال تصرف مستعمرات یا افزایش نفوذ در آمریکای شمالی هستند، که این امر منجر به درخواست‌هایی برای گسترش به‌منظور جلوگیری از این نفوذ شد.

«آلبرت واینبریگ» در مطالعه تأثیرگذار خود درباره سرنوشت محتوم در سال ۱۹۳۵، نوشت: «گسترش طلبی در دهه ۱۸۳۰ به‌عنوان تلاشی

«اندرو جکسون» هفتمین رئیس‌جمهور آمریکا قانون حذف سرخ‌پوستان را به کنگره ارائه داد و در کنگره رای آورد. این قانون عملاً منجر به جاه‌جویی اجباری قیابیل سرخ‌پوست به مناطق داخلی آمریکا شد. انظر «اندرو جکسون» سیاست حذف سرخ‌پوستان برای سرخ‌پوستان مفید است. از دهه ۱۸۳۰ میلادی حدود ۱۰۰ هزار سرخ‌پوست مجبور به ترک زمین‌های خود شدند و به سمت مناطق داخلی آمریکا فرستاده شدند. و طبق برخی آمارها نزدیک به ۲۵ درصد

نقش مهمی در گسترش تگزاس و روابط آمریکا با مکزیک ایفا کرد. در سال ۱۸۲۶، جمهوری تگزاس استقلال خود را از مکزیک اعلام کرد و پس از استقلال، تلاش کرد تا به‌عنوان یک ایالت داخلی آمریکا شد. انظر «اندرو جکسون» سیاست حذف سرخ‌پوستان برای سرخ‌پوستان مفید است. از دهه ۱۸۳۰ میلادی حدود ۱۰۰ هزار سرخ‌پوست مجبور به ترک زمین‌های خود شدند و به سمت مناطق داخلی آمریکا فرستاده ایجاد کرد. آمریکایی‌ها که دنبال بهانه‌ای بودند با

ما استعمارگریم!

پیدا کردن بهانه که مکزیک‌ها به آمریکایی‌ها حمله کرده‌اند به مکزیک اعلان جنگ دادند. این جنگ که بین سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ طول کشید با پیروزی آمریکا تمام شد و آمریکایی‌ها با پرداخت ۱۵ میلیون دلار به مکزیک مناطق گسترده‌ای که شامل مساحتی به حدود ۵۲۵ هزار مایل مربع را تصاحب کردند.(ایالت‌های کلرادو، نیومکزیکو، یوتا، آریزونا، نوادا، کالیفرنیا و… را شامل می‌شود)

آخرین گسترش ارضی کشور آمریکا در سرزمین اصلی آمریکای شمالی در سال ۱۸۶۷ با خرید آلاسکا به وقع پیوست. در پی جنگ کریمه در دهه ۱۸۵۰، «الکساندر دوم» امپراتور روسیه تصمیم گرفت کنترل آمریکای روسی (آلاسکای کنونی) را به دلیل ترس از اینکه این سرزمین به راحتی در هر جنگ آینده بین روسیه و بریتانیا از دست خواهد رفت، واگذار کند.

در سال ۱۸۶۵، «ولیلیام اچ. بیسوارد»، وزیر امور خارجه آمریکا، برای خرید آلاسکا با «ادوارد دو استوکل»، وزیر روسیه، وارد مذاکره شد. این دو مرد بر سر ۷٫۲ میلیون دلار به توافق رسیدند. مراسم انتقال در ۱۸ اکتبر در سیتکا، آلاسکا برگزار شد. سرایزان روسی و آمریکایی در مقابل خانه فرماندار رژه رفتند. پرچم روسیه پایین آورده شد و پرچم آمریکا در میان شلیک توپ‌ها برافراشته شد.



صحبت‌های اخیر دونالد ترامپ درباره احتمال الحاق مناطقی همچون گرینلند، پاناما و حتی کانادا، موجی از واکنش‌ها را در محافل سیاسی و رسانه‌ای به همراه داشته است. گرچه این اظهارات در نگاه نخست افراق‌آمیز و غیرعملی به نظر می‌رسند، اما اگر به تاریخ آمریکا بازگردیم، می‌بینیم که این کشور از زمان شکل‌گیری‌اش همواره رویکردی توسعه‌طلبانه داشته است.

🇺🇸

این خرید ۵۸۶٬۴۱۲ مایل مربع (۱٬۵۱۸٬۸۰۰ کیلومتر مربع) قلمرو جدید به آمریکا اضافه کرد، منطقه‌ای تقریباً دو برابر اندازه تگزاس. برخی از حامیان خرید، از جمله «بیسوارد»، در ابتدا قصد داشتند زمین‌های بیشتری را در مجاورت قطب شمال به دست آورند، که به طور بالقوه منجر به الحاق کانادا شود.

واکنش‌ها به این خرید در آمریکا بیشتر مثبت بود، زیرا بسیاری بر این باور بودند که مالکیت آلاسکا به عنوان پایه‌گذاری برای گسترش تجارت آمریکا در آسیا عمل خواهد کرد.، در این حال برخی از مخالفان، این خرید را «حماقت بی‌سواره» یا «خیال‌باز بی‌سواد» نامیدند، زیرا مدعی بودند آمریکا زمینی بی‌فایده به دست آورده است.

تقریباً تمام مهاجران روسی پس از خرید آلاسکا را ترک کردند. آلاسکا تا زمان شروع تب طلای در سال ۱۸۹۶ مهاجران جدید کمی را جذب کرد. آغاز تب طلای در آلاسکا ۲۰۰ هزار معدنچی را به این منطقه سرد آورد. تب طلا تعهد دولت آمریکا به توسعه زیرساخت‌های صنعتی را به شدت افزایش داد و به نوبه خود، ساکنان جدیدی را برای حفظ آن جذب کرد.

توسعه کشور از اولویت‌های اصلی «توماس جفرسون» بود که با خرید لوئیزیانا از فرانسه در زمان «جائسون نابارت» به آن جامعه عمل پوشاند و این خرید موجب شد مساحت آمریکا تقریباً دو برابر شود (۸۲۲۸هزار مایل مربع اضافه گردید) و تمام یا بخشی از ۱۵ ایالت‌های کنونی آمریکا را دربر می‌گیرد. بسیاری این را به عنوان آغاز یک مأموریت الهی جدید دیدند.

مکزیک دشمن سرخ‌ت جنوبی
با حذف سرخ‌پوستان، آمریکایی‌ها با مانع دیگری روبه‌رو شدند و آن مکزیک‌ها بودند. در قرن ۱۹ میلادی مکزیک کشور بزرگی بود و بسیاری از ایالت‌های کنونی آمریکا را دربرداشت ایالت‌هایی مانند کالیفرنیا، نیومکزیکو و آریزونا. سرنوشت آشکار

یکی از مفاهیم کلیدی که از همان ابتدای مهاجرت اروپایی‌ها به آمریکا مطرح شد، ایده‌ای به نام «سرنوشت محتوم (یا آشکار)» بود. این ایده بر این باور استوار است که گسترش قلمرو آمریکا از سوی اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام، نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه وظیفه‌ای الهی و تاریخی برای ملت آمریکا است.

🇺🇸



سرخ‌پوستان در این مسیر به دلیل سختی مسیر و گرسنگی و بیماری فوت شدند که به‌خاطر این اتفاقات ناگوار به آن دنباله اشک (trail of tears) می‌گویند. با این حال سرخ‌پوستان که بسیاری از زمین‌های خود را از دست داده بودند و به اجبار به سمت غرب آمریکا فرستاده شدند. ولی با افزایش جمعیت آمریکا و نیاز زمین‌های بیشتر در سال ۱۸۶۲ میلادی قانونی به نام قانون اسکان کشتاوران در کنگره آمریکا تصویب شد. این قانون بیان می‌کند که به هر خانواده زمین رایگان اعطا می‌شود. در اثر این قانون حداقل ۶۰۰ هزار خانواده سفیدپوست به غرب آمریکا رفتند. این قانون باعث شد تا سرخ‌پوستان دوباره مجبور به ترک زمین‌های خود شوند. این قانون آپارتایدی ۱۰ درصد زمین‌های آمریکا را تشکیل می‌داد.

سرخ‌پوستان در این مسیر به دلیل سختی مسیر و گرسنگی و بیماری فوت شدند که به‌خاطر این اتفاقات ناگوار به آن دنباله اشک (trail of tears) می‌گویند. با این حال سرخ‌پوستان که بسیاری از زمین‌های خود را از دست داده بودند و به اجبار به سمت غرب آمریکا فرستاده شدند. ولی با افزایش جمعیت آمریکا و نیاز زمین‌های بیشتر در سال ۱۸۶۲ میلادی قانونی به نام قانون اسکان کشتاوران در کنگره آمریکا تصویب شد. این قانون بیان می‌کند که به هر خانواده زمین رایگان اعطا می‌شود. در اثر این قانون حداقل ۶۰۰ هزار خانواده سفیدپوست به غرب آمریکا رفتند. این قانون باعث شد تا سرخ‌پوستان دوباره مجبور به ترک زمین‌های خود شوند. این قانون آپارتایدی ۱۰ درصد زمین‌های آمریکا را تشکیل می‌داد.

انظر سیاستمداران آمریکایی گسترش به غرب فقط توسط به یک منطقه نیست و کل قاره آمریکا را در بر می‌گیرد که اولین اقدام جدی در زمان «جیمز مونرو» پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۱۸۲۳ رخ داد. وی هنگام سخنرانی در مقابل کنگره به کشورهای اروپایی هشدار که در نیمکره غربی دخالت نکنند و به دنبال استعمار آن نباشند و اظهار کرد که آمریکا هرگونه مداخله‌ای در نیم کره غربی را به عنوان یک اقدام خصمانه در نظر می‌گیرد.(در این دوره اکثر کشورهای آمریکا لاتین استقلال پیدا کرده بودند) در واقع دکترین مونرو همان گسترش به سمت غرب و بارها در سخنان خود از ایده سرنوشت محتوم استفاده کرد. پس از سال ۱۸۷۰ که دیگر آمریکا تبدیل به یک قدرت

🇺🇸

دفاعی برای جلوگیری از نفوذ اروپا در آمریکای شمالی پدید آمد.»
مشکلی به نام سرخ‌پوستان
درناترین قسمت تفکر سرنوشت محتوم برخورد و کشتار با سرخ‌پوستان بود. در اوایل قرن ۱۹ (۱۸۰۰ میلادی) درحالی که آمریکا به سرعت در حال رشد و به سمت جنوب آمریکا می‌رفت ساکنان سفیدپوست با مانعی به نام بومی‌ها یا همان سرخ‌پوستان روبه‌رو شدند زیرا مناطق وسیعی محل زندگی قیابیل سرخ‌پوست بود. انظر مهاجران سفیدپوست و آمریکایی‌ای این مناطقی که برای سرخ‌پوستان است مانع پیشرفت آن‌ها شده است. مهاجران درواقع زمین‌های حاصلخیز سرخ‌پوستان را می‌خواستند تا بتوانند در آن کشاورزی و سکونت پیدا کنند. به همین دلیل دولت فدرال و آمریکایی‌ها که دنبال بهانه‌ای برای حذف سرخ‌پوستان بودند را پیدا کردند.

«اندرو جکسون» که‌بعدهفتمین رئیس‌جمهور آمریکا شد، از حامیان سرخ‌ت حذف سرخ‌پوستان بود. او در سال ۱۸۱۴ فرماندهی نیروهای نظامی آمریکا را بر عهده داشت که سرخ‌پوستان را شکست دادند و آمریکایی‌ها توانستند هزاران مایل را تصاحب کنند. اما این آغاز کار بود و آمریکایی‌ها به بهانه‌های مختلف با تعرض به زمین‌های سرخ‌پوستان مناطق بیشتری را می‌گرفتند یا با انتقاد قراردادهای اجباری سرخ‌پوستان را در زمین‌های خود بیرون می‌انداختند. در سال ۱۸۲۳ دادگاه عالی آمریکا حکمی را صادر کرد که براساس آن سرخ‌پوستان می‌توانند سرزمین‌های داخلی آمریکا اشغال کنند اما نمی‌توانند مالکیت آن زمین‌ها را داشته باشند زیرا حق مالکیت برای آمریکایی‌ها است.تا سال ۱۸۳۰ که اصلی‌ترین اقدام برای حذف سرخ‌پوستان صورت گرفت.

🇺🇸

بزرگ شده بود دکترین مونرو به عنوان دستاویزی برای مداخله آمریکا در آمریکا لاتین شد. با این حال اکثر رؤسای جمهور آمریکا به ایده استعماری «سرنوشت محتوم» باور داشتند. برای مثال «توماس جفرسون» سومین رئیس‌جمهور آمریکا در نامه‌ای به «جیمز مونرو» نوشت: «فرض ممکن است به زمان‌های دور فکر نکنیم، زمانی که افزایش سریع جمعیت ما از این مرزها فراتر خواهد رفت و تمام قاره شمالی، اگر نگوییم جنوبی، را در بر خواهد گرفت.» یا «آبراهام لینکن» یکی از مهم‌ترین رؤسای جمهور آمریکا در یکی از بیانات معروف در کنگره آمریکا در ۱ دسامبر ۱۸۶۲ بیان می‌کند که آمریکا «آخرین و بهترین امید زمین» است.

بجز «مونرو» که بشدت حامی استعمارگری آمریکا بود. «جان کوئینسی آدامز» ششمین رئیس‌جمهور آمریکا نیز یکی از حامیان اصلی گسترش آمریکا محسوب می‌شود. وی در سال ۱۸۱۱ در نامه‌ای به پدرش اظهار می‌کند که «به نظر می‌رسد که کل قاره آمریکای شمالی به مشیت الهی مقدر شده است که توسط یک ملت، با یک زبان، با اعتقاد به یک سیستم کلی از اصول مذهبی و سیاسی و عادت کرده به یک روال کلی از آداب «سرنوشت محتوم ما این است که در سراسر قاره‌ای که مشیت الهی برای رشد آزاد و روزافزون جمعیت رو به افزایش ما اختصاص داده، گسترش یابیم.» این خبرنگار بار دیگر در روزنامه «نیویورک مورنینگ نیوز» در همان سال ۱۸۴۵ از عبارت «سرنوشت محتوم» استفاده می‌کند بخصوص که همان زمان میان آمریکا و انگلیس پیرومون یک مالکیت منطقه اورگان (که هم اکنون تبدیل به ایالت اورگن) درگیری پیش آمده بود و آمریکایی‌ها استدلال می‌کردند که کل منطقه اورگان برای آمریکا است، وی بیان می‌کند که «این حق ماست طبق سرنوشت آشکارمان که در سراسر قاره‌ای از خاندون برای پیشبرد آزادی و حکومت فدرالی به ما

دکترین مونرو می‌داند، زیرا اگرچه دکترین مونرو دکترین مونرو و «سرنوشت محتوم» مجموعه‌ای به هم مرتبط از اصول فکری بودند. «والتر مک‌دونال» تاریخ نگار مطرح اظهار می‌کند «سرنوشت محتوم» را به‌عنوان نتیجه‌ای از دکترین مونرو می‌داند، زیرا اگرچه دکترین مونرو

صفحه ۸

پنجشنبه ۱۳ دی ۱۴۰۳

اول رجب ۱۴۴۶ – شماره ۲۳۷۶۲

اسپانیا و بیرون

آخرین و مهم‌ترین اقدام در راستای سرنوشت محتوم که انظر بسیاری از تاریخدانان ورود سال ۱۸۹۸ نمایان شد که موجب شکست نیروی دریایی اسپانیا از نیروی دریایی آمریکا در فیلیپین می‌شود. این جنگ موجب می‌شود که اسپانیا از تمام ادعاهای خود نسبت به کوبا، گوام، پورتوریکو و فیلیپین چشم‌پوشی کند و آن‌ها را به آمریکا واگذار کند. در همان سال آمریکا هاوایی را نیز به خود ضمیمه می‌کند. این درگیری موجب شد که حکومت استعماری اسپانیا در قاره آمریکا پایان یافت و در عوض آمریکا تمام قلمروهای اسپانیا در غرب اقیانوس آرام و آمریکای لاتین را صاحب شد. برای مثال، هنگامی که رئیس‌جمهور «ولیلیام مک‌کینلی» در سال ۱۸۹۸ به الحاق جمهوری هاوایی پرداخته بود، گفت: «ما هاوایی را دقیقاً به همان اندازه و حتی بیشتر از آنچه کالیفرنیا را نیاز داشتیم، نیاز داریم. این سرنوشت مانیفست است.»

در سال ۱۸۹۸، آمریکا در شورش کوبا مداخله کرده و جنگ اسپانیا و آمریکا را برای اخراج اسپانیا آغاز کرد. طبق مفاد معاهده پاریس، اسپانیا حاکمیت بر کوبا را واگذار کرد و جزایر فیلیپین، پورتو ریکو و گوام را به کشور آمریکا منتقل کرد. شرایط واگذاری فیلیپین شامل پرداخت مبلغ ۲۰میلیون دلار از سوی آمریکا به اسپانیا بود.

تغییر نام به دموکراسی جهانی

با اشغال تمام سرزمین‌ها در آمریکای شمالی، کشور آمریکا به جان جهان افتاد و با ایده باور به مأموریت آمریکا برای ترویج و دفاع از دموکراسی سومین رئیس‌جمهور آمریکا شکل گرفت و وی به آن «امپراتوری آزادی» می‌گفت. این ایده توسط تمامی رؤسای جمهور دیگر آمریکا پیگیری شد و آمریکا خود را به عنوان پلیس بین‌المللی معرفی کرد.

کانال پاناما برای ماست

کانال پاناما توسط آمریکا ساخته شد و تا سال ۱۹۷۷ میلادی مالکیت آن در دست آمریکا بود. ساخت این کانال دقیقاً مبتنی بر ایده دکترین مونرو و سرنوشت محتوم بود اما با گسترش استعمار زباید در قرن بیستم طی معاهداتی کنترل آن در سال ۱۹۹۹ موجب مالکیت آن به پاناما برگشت. با این حال از زمان پیروزی «دونالد ترامپ» وی بارها خواستار برگشت مالکیت این کانال به آمریکا شده است.



صحبت‌های اخیر دونالد ترامپ درباره احتمال الحاق مناطقی همچون گرینلند، پاناما و حتی کانادا، موجی از واکنش‌ها را در محافل سیاسی و رسانه‌ای به همراه داشته است. گرچه این اظهارات در نگاه نخست افراق‌آمیز و غیرعملی به نظر می‌رسند، اما اگر به تاریخ آمریکا بازگردیم، می‌بینیم که این کشور از زمان شکل‌گیری‌اش همواره رویکردی توسعه‌طلبانه داشته است.

🇺🇸

در همین باره و بسایت انگلیسی «آمریکن کانسرواتیو» می‌نویسد «این فراخوان برای بازپس‌گیری کانال پاناما می‌تواند بیش از هر چیز دیگری در جهان، نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد لیبرال که طی یک ربع قرن گذشته شکل گرفته است را به شدت متحول کند. انتقال هنگ‌کنگ به چین توسط انگلیس در سال ۱۹۹۷ به‌زودی به نشانه نقل‌نماین کانال پاناما به پاناما همراه شد که در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ به یک قرن و نیم حضور استعماری آمریکا در این منطقه پایان داد.»

این وسایط در ادامه در مورد برگشت مالکیت این کانال به پاناما می‌نویسد« در اثر تغییر پارادایم نظری بود که در اوج غرور روشنگرانه لیبرالیسم آمریکا رخ داد، در واقع برگشت کانال پاناما به پاناما بر پایه ایده صلح دموکراتیک بدون مرز و پایان تاریخ بنا شده بود و به‌نوعی پایان دوره تسلط قدرت‌های بزرگ بر امور جهانی را نشان می‌داد.» «آمریکن کانسرواتیو» در ادامه می‌نویسد «این تفکر عدم مالکیت کانال پاناما که در آمریکا به وجود آمد بر اثر حقوق انتزاعی بین‌المللی و تفسیرهای نادرست ژئوپلیتیکی در آن زمان شکل گرفته بود.

این وسایط در ادامه می‌نویسد «تفکر دونالد ترامپ درباره بازپس‌گیری کانال جدید نیست؛ او در سال ۲۰۱۷ نیز از نارضایتی خود نسبت به این توافق سخن گفته بود. اما مهم‌تر از همه، نگرانی درباره نفوذ چین در پاناما یک مسئله فراجهانی است. در سال ۲۰۲۱، یک گزارش از مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CISIS) هشدار داد که پاناما دیگر به‌طور مؤثر بی‌طرف نیست و دولت چین تأثیر و قدرت بسیار بیشتری بر دولت پاناما دارد تا آنچه قبلاً تصور می‌شد.»

«آمریکن کانسرواتیو» در پایان می‌نویسد «هواملسی ساختاری مانند ظهور چین و یک چندقطبی نوظهور، نابرابری‌های مالی و نظامی، هوش مصنوعی و پهپادها، به‌طور اجتناب‌ناپذیری منجر به فراخوان‌هایی برای بازگشت به شکل‌های قدیمی‌تر حکمرانی خواهند شد؛ نظامی مبتنی بر توازن قدرت، دیپلماسی استعماری، مرکانتیلیسم، حوزه‌های نفوذ، و حتی در برخی موارد، فتح آشکار- شبیه به آنچه جهان در اواخر قرن نوزدهم شاهد بود. به همین روی فراخوان برای بازپس‌گیری کانال پاناما باید تنها به‌عنوان آغازی بر این مسیر در نظر گرفته شود.»